

جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی

□□ نویسندگان: Gabriel Almond, G. Bingham Powell

□□ ترجمه علیرضا طیب

□ منبع: Comparative Politics; A Theoretical Framework, 1992

جامعه‌پذیری سیاسی

حرکت از يك بخش از کشور به بخش دیگر، بالا یا پایین رفتن از نردبان مراتب اجتماعی و اقتصادی، پدر یا مادر شدن، پیدا کردن یا از دست دادن شغل - دیدگاه‌های سیاسی ما را دستخوش دگرگونی می‌سازد. تجربیات برجسته‌تر مانند مهاجرت به يك کشور تازه یا آسیب دیدن از رکود اقتصادی یا جنگ می‌تواند ایستارهای سیاسی ما را به شدت تغییر دهد. در مورد جامعه‌پذیری سیاسی باید روی دو نکته کلی تأکید کرد. نخست اینکه جامعه‌پذیری سیاسی می‌تواند به شکل انتقال و یادگیری مستقیم یا غیرمستقیم صورت گیرد. جامعه‌پذیری مستقیم حالتی است که اطلاعات، ارزش‌ها یا احساسات ناظر بر مسائل سیاسی به صراحت انتقال می‌یابد. درس‌های تعلیمات مدنی در مدارس و نیز تلاش‌های احزاب کمونیست برای جا انداختن اندیشه «انسان شوروی» یا «انسان سوسیالیستی کوبایی» نمونه‌هایی از جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم (direct political socialization) است.

جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم هنگامی رخ می‌دهد که تجربیات ما ناخواسته به دیدگاه‌های سیاسی ما شکل می‌دهد. این نوع جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم ممکن است در سال‌های نخست کودکی نیروی ویژه‌ای داشته باشد. برای نمونه، مسالمت‌جو یا پرخاشگر بودن کودک در قبال والدین، معلمان، و دوستان خود احتمالاً بر موضعی که وی سال‌ها بعد در برابر رهبران سیاسی و هموطنانش اتخاذ می‌کند تأثیر می‌گذارد. همچنین رشد کودک در دوران مشقت و محرومیت ممکن است سبب شود که وی در آینده، ارزش‌های مادی گرایانه را در اولویت قرار دهد.

دومین نکته مهم اینکه جامعه‌پذیری در سراسر زندگی فرد ادامه می‌یابد. ایستارهایی که در دوران کودکی فرد شکل می‌گیرد، با کسب تجربیات مختلف اجتماعی، پیوسته تعدیل یا تقویت می‌شود. نفوذهای خانوادگی اولیه می‌تواند موجب ایجاد تصوّر مساعدی از يك حزب سیاسی گردد ولی چه بسا تحصیلات، تحارب شغلی و نفوذ دوستان در

جامعه‌پذیری (socialization) یعنی شیوه آشنا شدن کودکان با ارزش‌ها و ایستارهای (attitudes) جامعه خویش. جامعه‌پذیری سیاسی (political socialization) بخشی از همین فرآیند است که طی آن ایستارهای سیاسی فرد شکل می‌گیرد. بیشتر کودکان در سنین نسبتاً پایین، ایستارهای سیاسی و الگوهای رفتاری ابتدایی ولی مشخصی کسب می‌کنند. درحالی که برخی از ایستارها با رشد کودک پرداخت پیدا می‌کند و مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد ایستارهای دیگر در سراسر زندگی فرد به صورت بخشی از شخصیت سیاسی او باقی می‌ماند.

شخصیت سیاسی (political self) هر فرد در هر مقطع از زمان، ترکیبی است از احساسات و ایستارهای متعدد که به نسبت‌های مختلف با هم تلفیق یافته‌اند. در زرف‌ترین سطح، هویت‌ها و باورهای کلی مانند ملیت، تصور فرد در مورد قومیت و طبقه خود، پای‌بندی‌های مذهبی و مسلکی، و احساس بنیادین فرد در مورد حقوق و وظایف خویش در جامعه وجود دارد. پای‌بندی‌ها و شناخت‌های غیراحساسی‌تر و آگاهانه‌تری نیز در مورد نهادهای سیاسی و حکومتی مانند نظام انتخاباتی، ساختار قوه قانونگذاری و نظام دادگاه‌ها، و قدرت قوه مجریه وجود دارد. سرانجام به دیدگاه‌های تحول‌پذیرتری می‌رسیم که فرد در مورد رویدادها، سیاست‌ها، موضوعات و شخصیت‌های روز دارد. تمامی این ایستارها دگرگونی می‌پذیرند ولی دسته نخست و اغلب در اوان زندگی شکل می‌گیرند و معمولاً پایدارترند.

جامعه‌پذیری سیاسی هرگز واقعاً پایان نمی‌پذیرد؛ از این رو شخصیت سیاسی فرد همواره در حال دگرگونی است. بسیاری از رایج‌ترین تجربیات زندگی - وارد شدن به گروه‌ها و نقش‌های اجتماعی جدید،

فعالیت‌های نمادین حمایت از نظام مانند تظاهرات و رأی دادن در انتخابات غیر رقابتی استفاده شد.

در آلمان غربی دگرگونی فرهنگ سیاسی طی چهار دهه گذشته قابل توجه بوده است. تغییرات فوق‌العاده‌ای شامل افزایش چشمگیر اعتماد به دولت، پای بندی به فرآیندهای دموکراتیک، و آمادگی مشارکت در سیاست به ثبت رسیده است. افزون بر این، هواداری آلمان‌ها از احزاب میانه‌رو افزایش یافته و در مورد سازمان سیاسی و اقتصادی جامعه، نوعی اتفاق نظر به وجود آمده است. بی شک تلاش‌های دولت برای جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم نیز نقش داشته است ولی محققان مسائل سیاسی معاصر آلمان چهار عامل را که در این بین عمدتاً تأثیر غیرمستقیمی داشته است منشأ بیشتر این دگرگونی‌ها می‌دانند.^۲

عامل نخست، نه به جامعه‌پذیری دوباره افراد، بلکه به عوض شدن نسل‌ها باز می‌گردد. طی چهل سال گذشته، نسل‌های کهنسال که هنوز تا حدودی با رژیم‌های پیش از جنگ آلمان همدلی داشتند و تجربیات سیاسی آنان عمدتاً فاجعه‌بار بود هرچه بیشتر جای خود را به گروه‌های سنی جوان‌تر داده‌اند. جامعه‌پذیری این گروه‌های جوان‌تر در دوران صلح و شکوفایی پس از جنگ صورت گرفته است. گذشته از آن، همین گروه‌ها هدف تلاش‌های حساب شده‌ای بوده‌اند که برای جاگیر ساختن ایستارهای دموکراتیک به عمل آمده است.

دومین عامل شکل‌دهنده به فرهنگ سیاسی را نبود بدیل قابل اعتمادی برای رژیم دموکراتیک بن می‌شناسند. تجربه رایش سوم هیتلر، فاشیسم را و نمونه آلمان شرقی کمونیسم را بی اعتبار ساخت. در دنیای پس از جنگ جهانی دوم، آلمان فاقد قدرت نظامی بود و یکپارچگی شرق و غرب آن ناممکن می‌نمود.

عامل سوم، نوسازی آلمان غربی در دوران پس از جنگ بوده است. با از دست رفتن بخش شرقی کشور، آلمان غربی از لحاظ شهرنشینی و صنعتی، همگونی بیشتری یافت. نرخ رشد سریع این دوران، این گرایش‌ها را برجسته‌تر ساخت. خانواده آلمانی برای طلب‌تر و رابطه کودکان با اولیاء خود تساهل‌آمیزتر شد. سطح تحصیلات مردم افزایش یافت. در بیشتر کشورها این تغییرات با تکوین نوعی فرهنگ سیاسی هشیارانه‌تر و مشارکت‌جویانه‌تر همراه است.

سرانجام، نظام‌های سیاسی و اقتصادی آلمان غربی عملکرد موفقیت‌آمیزی داشته‌اند. قوانین اولیه، فشارهای ناشی از شکست در جنگ را به شکل برابر میان مردم سرشکن نمود و به ادغام پناهندگان بخش شرقی در جامعه کمک کرد. بازسازی اقتصادی خیلی زود آلمان غربی را به پیشروترین قدرت صنعتی اروپا تبدیل کرد. برای حفظ رشد و ثبات اقتصادی، سطح بالای اشتغال، و سطح نسبتاً بالای آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، مسکن، و تفریح و سرگرمی، از سیاست‌های پولی و اجتماعی استفاده مؤثری به عمل آمد. نظام سیاسی معمولاً توانسته است، انتخاب نسبتاً منصفانه نمایندگان مردم، حکومت‌های باثبات، پاسخگویی به فشارهای مردمی و سیاست‌گذاری از طریق گفتگو را به هم تلفیق نماید. چند مورد انتقال آرام قدرت - تغییر کنترل حزب سیاسی و رهبران سیاسی - تاکنون رخ داده است. این موفقیت‌ها ذخیره‌ای از اعتماد به نظام سیاسی و نهادهای آن را فراهم آورده است.

درباره جامعه‌پذیری سیاسی در آلمان شرقی کمتر می‌دانیم. در مورد نظرسنجی‌های عمومی که تغییر ایستارهای سیاسی را نشان می‌دهد

مراحل بعد، این تصور اولیه را از اساس دگرگون سازد. از این گذشته، برخی رویدادها و تجارب خاص - جنگ یا رکود اقتصادی - ممکن است کل جامعه را متأثر سازد. ظاهراً چنین رویدادهایی بیشترین تأثیر را بر جوانانی می‌گذارد که تازه وارد زندگی سیاسی شده‌اند و مثلاً برای نخستین بار به پای صندوق رأی می‌روند ولی بیشتر مردم تا حدی از این رویدادها تأثیر می‌پذیرند. وقتی تجربیات موجب ایجاد دگرگونی‌های مؤثری در ایستارهای اعضای کهنسال‌تر جامعه گردد از جامعه‌پذیری سیاسی دوباره (political resocialization) سخن می‌گوییم.

جامعه‌پذیری سیاسی موجب انتقال و دگرگونی فرهنگ سیاسی یک ملت می‌شود. این راهی است برای انتقال اندیشه‌ها و باورهای سیاسی یک نسل به نسل بعد؛ همان فرآیندی که انتقال فرهنگ خوانده می‌شود. جامعه‌پذیری سیاسی در صورتی موجب دگرگونی فرهنگ سیاسی می‌شود که همه شهروندان یا برخی از آنان را به نوع متفاوتی از تلقی یا تجربه سیاست رهنمون سازد. در دوران دگرگونی‌های شتابان یا رویدادهای فوق‌العاده مانند تشکیل یک ملت جدید ممکن است جامعه‌پذیری سیاسی حتی موجب تشکیل فرهنگ سیاسی در جایی گردد که پیش‌تر اثری از آن نبوده است.

کمتر جامعه‌ای در روند جامعه‌پذیری سیاسی دوباره، در معرض نیروهایی به قوت نیروهای مؤثر بر آلمان بوده است. حکومت‌های آلمان شرقی و غربی پس از جنگ جهانی دوم بسیار کوشیدند تا از طریق جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم، به فرهنگ سیاسی مردم خویش شکل بخشند. هم در غرب و هم در شرق آلمان تجربه جامعه‌پذیری غیرمستقیم حتی تغییرات چشمگیرتری را سبب شده است. بحث فشرده‌ای درباره جامعه‌پذیری و فرهنگ سیاسی آلمان می‌تواند این فرآیندها را روشن سازد.

جامعه‌پذیری سیاسی دوباره در آلمان

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، اولیای امور آلمان به عمد درصدد تغییر فرهنگ سیاسی ملت آلمان برآمدند. در آلمان غربی نخست نیروهای متحدین پیروزمند که خاک این کشور را در اشغال خود داشتند و در بلندمدت‌تر، دولت پس از جنگ این کشور در پی اصلاح ارزش‌ها و رفتارهای سیاسی مردم برآمدند تا از این راه حمایت آنان را از ساختارهای سیاسی دموکراتیک ایجاد شده در دوران پس از جنگ تقویت کنند. تلاش‌های حساب شده‌ای صورت گرفت تا با به‌کارگیری مدارس، احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی، ارزش‌های دموکراتیک در مردم جاگیر شود. مشارکت در انتخابات رقابتی تشویق شد ولی حالت الزام‌آور پیدا نکرد.

در آلمان شرقی نیز رژیم کمونیست تحت سلطه شوروی از همان فنون جامعه‌پذیری رایج در جوامع اقتدارگرای مدرن بهره جست تا ارزش‌هایی چون فرمانبرداری، ایدئولوژی کمونیستی (شامل پذیرش دولت تک‌حزبی و اقتصاد کنترل شده از مرکز)، برابری و حمایت از بلوک شوروی در امور بین‌المللی را در مردم جاگیر سازد. رویکرد آنها حول کنترل هماهنگ رسانه‌های جمعی و نظام مدارس دور می‌زد. از حزب و سازمان‌های وابسته‌ای همچون اتحادیه‌های کارگری نیز برای بسیج شهروندان در

است. خانواده تصمیمات جمعی می‌گیرد و ممکن است این تصمیمات برای کودک آمرانه باشد یعنی نافرمانی از آنها می‌تواند سبب تنبیه وی گردد. نخستین تجربه مشارکت در تصمیم‌گیری‌های خانواده می‌تواند احساس کودک را در مورد صلاحیت سیاسی خویش تقویت کند، مهارت‌های لازم برای تعامل سیاسی را در وی به وجود آورد، و در سنین بلوغ فرد را به مشارکت فعال در نظام سیاسی تشویق نماید. به همین ترتیب، الگوهای فرمانبرداری از تصمیمات والدین می‌تواند در آینده وی را به اطاعت از دستورات سیاسی متمایل سازد. همچنین خانواده با اقراض دادن فرد در یک دنیای اجتماعی گسترده، برقرار ساختن پیوندهای قومی، زبانی و مذهبی و تعیین طبقه اجتماعی، تصریح ارزش‌ها و دستاوردهای فرهنگی و تحصیلی، و جهت دادن به چشمداشت‌های حرفه‌ای و اقتصادی، به ایستارهای سیاسی آینده وی شکل می‌بخشد.^۲

«انقلاب» فمینیستی در دهه‌های گذشته، مسائل سیاسی کشورهای پیشرفته صنعتی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. گرایش به سمت برابری دو جنس از لحاظ تحصیل، شغل و حرفه، ساختار خانواده را دگرگون ساخته است. کاهش تفاوت‌های شدید میان دو جنس از لحاظ تصورات شخصی، نقش‌های خانوادگی، و در روابط مردان و زنان با اقتصاد و نظام سیاسی، الگوهای گزینش کارگزاران سیاسی، مشارکت سیاسی و سیاستگذاری عمومی را به میزان چشمگیری متأثر ساخته است. یک خانواده بازتر، برابری در سرپرستی کودکان و بهره‌مندی اولیه کودکان از مراقبت‌های پدر و مادر، و تجربه گروه‌های پیش از دبستان، به شیوه‌های مختلفی که هنوز کاملاً بر ما آشکار نیست تأثیر خانواده در فرآیند جامعه‌پذیری را دگرگون ساخته است.

مدرسه

افراد تحصیل کرده از تأثیر حکومت بر زندگی خود، آگاهی بیشتری دارند و توجه بیشتری به سیاست می‌کنند. اینان در مورد فرآیندهای سیاسی اطلاعات بیشتری دارند و در رفتارهای سیاسی خود عهده‌دار طیف وسیع‌تری از فعالیت‌های سیاسی می‌گردند. این تأثیرات تحصیل، در بررسی‌هایی آشکار شده که در مورد ایستارهای سیاسی در بسیاری از کشورها صورت گرفته است.^۵

مدرسه، جوانان و نوجوانان را از جهان سیاست و نقشی که در آن دارند آگاه می‌سازد. همچنین در کودکان برداشت‌های عینی‌تری در مورد نهادها و روابط سیاسی ایجاد می‌کند. مدارس، ارزش‌ها و ایستارهای جامعه را نیز منتقل می‌سازند. آنها می‌توانند در شکل دادن به ایستارهای فرد در مورد قواعد نانوشته بازی سیاسی، نقش مهمی ایفا کنند همچنان که مدارس خصوصی سنتی انگلیس، ارزش‌های مربوط به وظایف عمومی، روابط سیاسی غیررسمی، و یکپارچگی سیاسی را در فرد جاگیر می‌سازند. مدارس می‌توانند مقوم علاقه به نظام سیاسی باشند و نمادهای مشترکی همچون پرچم و سوگند وفاداری را برای پاسخگویی نمادین به نظام در اختیار فرد قرار دهند. و مسلماً وقتی ملت جدیدی پا به عرصه وجود می‌گذارد یا یک رژیم انقلابی در کشوری قدیمی به قدرت می‌رسد معمولاً برای جانشین ساختن ارزش‌های «منسوخ» با ارزش‌هایی که با ایدئولوژی حکام جدید همخوان تر باشد بی‌درنگ رو به مدارس می‌آورد.

در مقابل، تا همین اواخر هدف اصلی نظام آموزش و پرورش در آفریقای جنوبی، ایجاد و تداوم بخشیدن به تفاوت‌های میان دو نژاد بود.

اطلاعاتی در دست نیست. بر آموزش سیاسی بسیار تأکید گردید و نظام تحصیلی عمیقاً با سازمان‌های سیاسی در هم تنیده شد. موارد معدود ابراز نارضایتی به سرعت و با بی‌رحمی سرکوب گردید. و اکنون می‌دانیم که اوستاشی (Stasi) یا پلیس امنیتی رژیم، نظام خبرچینی پیچیده‌ای - حتی خبرچینی همسران از هم و خبرچینی خواهر و برادر از هم - را رواج داده بود که اثرات چشمگیری بر آشکارسازی انتقادات داشت. اما خانواده و شبکه‌های غیررسمی مختلف همچنان به فعالیت مستقل خود ادامه دادند و برخی ناظران به وجود شکاف عمیقی میان پذیرش لفظی فرهنگ سیاسی رسمی و رفتار عملی مردم قائل بودند.^۳

آلمان شرقی عمدتاً به عنوان یکی از موفق‌ترین رژیم‌های تحت سلطه شوروی در اروپای شرقی شناخته می‌شد که به بالاترین سطح توسعه اقتصادی، موفقیت‌های قابل توجه در رقابت‌های ورزشی بین‌المللی، و سطوح چشمگیری از آموزش و پرورش و بهداشت دست یافته بود. ولی در پایان، تلاش‌های رژیم برای ایجاد مشروعیتی که در دوران‌های مشقت، دست‌گیر آن باشد مغلوب گزارش‌هایی که در مورد آزادی و شکوفایی اقتصادی در غرب وجود داشت و نیز ناخرسندی از سرکوب و بالا رفتن دشواری‌های اقتصادی گردید. وقتی در بهار سال ۱۹۸۹ دیگر ملت‌های اروپای شرقی مرزهای خود را به روی غرب گشودند صدها هزار نفر از مردم آلمان شرقی فرصت را مغتنم شمردند و از کشور گریختند. به تدریج که اتحاد شوروی حمایت خود را از رهبران آشتی‌ناپذیر دریغ داشت و به جای سرکوب فرار شهروندان، اجرای اصلاحات را تشویق کرد ظاهراً حمایت داخلی از رژیم کمونیستی از بین رفت. وقتی آزادی مطبوعات سبب آشکار شدن سوءاستفاده‌های رهبران از قدرت و امتیازات خود (مانند ایجاد شکارگاه‌های خصوصی برای خودشان) گردید خشم شهروندان شدت گرفت.

در نخستین انتخابات آزاد، احزابی که پیوندهایی با آلمان غربی داشتند دست بالا یافتند و کمونیست (ی اصلاح طلب) را از میدان به در کردند. به رغم هراس‌هایی که در مورد تغییرات وجود داشت حمایت از یکپارچگی دوباره دو آلمان در چارچوب دموکراسی بسیار غالب بود. مسلماً هنوز روشن نیست که آیا تجربه جامعه‌پذیری متفاوت اهالی آلمان شرقی سابق (که اکنون اوسیس Osis یا «شرقی‌ها» خوانده می‌شوند) نوعی خرده فرهنگ ایجاد کرده است که بتواند تا دهه‌ها در میان نسل بالغ فعلی آلمان دوام آورد یا نه.

عاملان جامعه‌پذیری سیاسی

جامعه‌پذیری سیاسی از طریق نهادها و عاملان متفاوتی صورت می‌گیرد که برخی مانند دروس تعلیمات مدنی در مدارس، عمداً برای همین مقصود طراحی شده و برخی دیگر مانند گروه همبازیان و همکاران احتمالاً به شکل غیرمستقیم در جامعه‌پذیری سیاسی نقش دارند.

خانواده

نفوذ مستقیم و غیرمستقیم خانواده - این نخستین ساختار جامعه‌پذیری که فرد فراروی خود می‌بیند - نفوذی نیرومند و دیرپاست. مشخص‌ترین وجه این نفوذ، شکل دادن به ایستارهای فرد در قبال اقتدار (authority)

بنیادگرایی با گرایش‌های قومی و ملیت‌گرایانه تلفیق یافته است. به‌طور کلی خیزش بنیادگرایی، مرکز ثقل سیاست را به‌راست منتقل ساخته است و دیدگاه‌های محافظه‌کارانه اجتماعی، اخلاقی و مذهبی را در صدر دستور کار سیاستگذاری این دوران جای داده است.

گروه همسانان

هرچند مدرسه، خانواده و جنبش‌های مذهبی، نمایان‌ترین عاملان جامعه‌پذیری هستند ولی واحدهای اجتماعی دیگری نیز به‌ایستارهای سیاسی شکل می‌دهند. یکی از این واحدها، گروه همسانان (peer group) شامل گروه کودکان همبازی، حلقه‌های دوستانه، گروه‌های برادری در مدارس، دانشگاه‌ها و گروه‌های کاری کوچک است که اعضای آنها موقعیت اجتماعی نسبتاً برابر و پیوندهای نزدیکی با هم دارند. افراد از آن‌رو نظرات همسانان خود را پذیرا می‌شوند که آنان را دوست دارند یا برایشان احترام قائلند یا مایلند شبیه آنان گردند. «متفاوت» بودن می‌تواند دشوار یا ناخوشایند باشد. گروه همسانان از طریق برانگیختن یا وادار کردن اعضای خود به پیروی از ایستارها یا رفتارهای پذیرفته شده گروه، آنها را جامعه‌پذیر می‌سازد. ممکن است فردی به تأسی از دوستان نزدیکش به سیاست علاقمند گردد یا از رویدادهای سیاسی پیروی کند. جوانان دبیرستانی ممکن است به تبعیت از دانش‌آموزان دیگری که خود را با آنان یکی می‌دانند تصمیم به ادامه تحصیل در دانشگاه بگیرند. در چنین مواردی، فرد علائق و رفتارهای خود را تعدیل می‌کند تا با علائق و رفتارهای گروه، همخوان گردد و از این راه مورد پذیرش اعضای آن قرار گیرد.^۷ فرهنگ بین‌المللی جوانان که نماد آن گوش دادن به موسیقی راک و پوشیدن تی شرت و شلوارهای جین است احتمالاً در شکست مقامات کمونیستی در زمینه شکل دادن شخصیت جوانان شوروی و اروپای شرقی مطابق با «شخصیت سوسیالیستی» که یک آرمان مارکسیست لنینیستی بود نقش عمده‌ای داشته است. به‌همین ترتیب، گروه‌هایی مانند «کله‌پوستی‌ها» (skinheads) که در میان جوانان طبقات پایین بسیاری از کشورهای غربی نضج گرفته‌اند دارای دیدگاه‌هایی سیاسی هستند که سرچشمه آنها جز تعامل میان همسانان چیز دیگری نیست.

حرفه، طبقه و منزلت اجتماعی

در طول تاریخ و هنوز در برخی بخش‌های جهان، مانند آمریکای لاتین، جوامع به اریستوکراسی‌های زمیندار، دهقانان و دیگر گروه‌های طبقاتی پایین تر تقسیم شده‌اند. حتی تا عصر ویکتوریا در انگلیس، دیزریایی نخست‌وزیر کشور می‌توانست انگلیس را مرکب از «دو ملت» یعنی طبقه بالا و طبقه پایین بخواند که از لحاظ بلندی قامت، سلامت، پوشاک، گفتار، سبک زندگی، ایستارها و ارزش‌ها با هم تفاوت داشتند. با صنعتی شدن و ظهور طبقات کارگری که در مناطق خاصی تمرکز یافته و اشکال گفتار، پوشاک، تفریح و سرگرمی، و سازمان‌های خاص خود از جمله اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی نیرومند را به وجود آورده‌اند نوعی ساختار اجتماعی جدید در کشورهای پیشرفته‌ای همچون انگلیس و آلمان به وجود آمده است. می‌توان از ظهور نوعی فرهنگ سیاسی پرولتری در این نواحی سخن گفت. ظهور جامعه «فراصنعتی» به معنی تضعیف و فروپاشی این شکل بندی‌های اجتماعی بزرگ بوده است. کارگران یقه سفید و صاحبان

ایستارهای القا شده در مورد جدایی نژادها و آموزش مهارت‌ها و دانش‌های متفاوت، هر دو مؤید فرهنگ جدایی نژادی بود. کودکان سیاه و سفید همه‌جا از هم جدا بودند. کودکان سفیدپوست از آغاز می‌موختند که پدر و مادر و دیگر خواهران و برادرانشان، سیاه‌پوستان را خوار می‌شمارند. وقتی بزرگتر می‌شدند می‌موختند که سفیدپوستان متفاوت و برتر از سیاه‌پوستانند. قانون مقرر می‌داشت که کودکان سفیدپوست آفریقای جنوبی در مدارس ابتدایی و متوسطه‌ای حضور یابند که محیط بسته‌ای همچون خانواده داشت. تجربه حضور در مدرسه، معمولاً مؤید و مقوم ایستارهایی بود که کودکان سفیدپوست در خانه کسب می‌کردند. آموزش و پرورش برای اکثریت سیاه‌پوستان متفاوت بود. پس از تعطیل اجباری بیشتر مدارس خصوصی میسیونری، دولت از طریق سازمان حکومتی جداگانه‌ای که آموزش ابتدایی مجزایی را برای بیشتر کودکان آفریقای جنوبی و تحصیلات متوسطه را برای معدودی از آنان فراهم می‌ساخت آموزش و پرورش سیاه‌پوستان را اداره می‌کرد. در سال ۱۹۷۹ پس از چندین سال اصلاحات، هنوز هزینه‌ای که دولت صرف آموزش و پرورش هر دانش‌آموز سفیدپوست می‌کرد بیش از ده برابر هزینه هر دانش‌آموز سیاه‌پوست بود.^۸ ناخرسندی سیاهان از کیفیت آموزش و پرورش و نیز از تلاش‌های ناموفق دولت در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ برای تحمیل استفاده از زبان آفریکان (Afrikaans) (زبان بومی بیشتر سفیدپوستان آفریقای جنوبی) به عنوان ابزار آموزش، یکی از منابع اصلی ناآرامی‌ها و معارضة‌جویی‌هایی بود که در دهه ۱۹۹۰ علیه سلطه سفیدپوستان بر سیاست صورت گرفت.

نهادهای مذهبی

مذاهب دنیا، حاملان ارزش‌هایی فرهنگی و اخلاقی هستند که خواه ناخواه پیامدهای سیاسی دارد و بر مسائل سیاسی و سیاست‌های عمومی تأثیر می‌گذارد. رهبران مذهبی بزرگ، خود را آموزگار مردم می‌دانند و پیروان آنها معمولاً کوشیده‌اند تا از طریق آموزش مدرسی، به جامعه‌پذیری کودکان شکل بخشند و از طریق موعظه و مناسک مذهبی، نو‌مذهبان را از هر سنی که باشند جامعه‌پذیر سازند. درحالی که فراوانی حضور در مراسم مذهبی در جوامع و مذاهب مختلف بسیار متفاوت است ولی وجود هویت دینی و سازمان‌های مذهبی در بیشتر نظام‌های سیاسی احساس می‌شود. در مواردی همچون تنش میان رژیم کمونیستی و کلیسای کاتولیک در لهستان که نهاد دین به‌طور منظم و اصولی ارزش‌هایی را می‌آموزد که دست کم تا حدودی با نظام سیاسی حاکم تعارض دارد، کشمکش بر سر جامعه‌پذیر ساختن افراد می‌تواند مهم‌ترین مسئله جامعه باشد.

ظهور بنیادگرایی مذهبی پرخاشجو در دهه‌های اخیر تأثیر عمده‌ای بر جامعه و سیاست کشورهای متفاوتی همچون ایالات متحده، هند، اسرائیل، لبنان، ایران، پاکستان، الجزایر و نیجریه داشته است. درحالی که نفوذ بنیادگرایی در خاورمیانه و در میان کشورهای مسلمان بیش از همه نمود دارد ولی در کشورهای مسیحی نیز عامل مهمی به‌شمار می‌رود. در ایالات متحده و در کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین، هر دو نمونه پروتستان و کاتولیک بنیادگرایی را می‌توان یافت. همچنین در میان کشورهای پیرو مذاهب کنفوسیوسی، بودایی و هندویی شرق، جنوب شرقی و جنوب آسیا نیز می‌توان آن را سراغ گرفت. البته در این موارد،

حرفه‌های تخصصی در اروپا، آمریکای شمالی، ژاپن و دیگر بخش‌های شرق آسیا اکنون بر کارگران یقه آبی فزونی یافته‌اند. نتیجه این امر، پیچیده‌تر و سیال‌تر شدن فرآیندهای سیاسی در این کشورها بوده است. رسانه‌های جمعی

بدون وجود ارتباطات گسترده و سریع، جوامع امروزی نمی‌توانند وجود داشته باشند. اخبار رویدادهایی که در دیگر نقاط جهان رخ می‌دهد ظرف چند ساعت به آگاهی همگان می‌رسد. بخش اعظم جهان به صورت مخاطبان واحدی درآمده‌اند که وقایع یکسانی آنها را به حرکت وامی‌دارد و سلیقه‌های مشابهی آنها را برمی‌انگیزد. هیچ بخشی از جهان چنان دورافتاده نیست که ساکنانش فاقد وسایل اطلاع‌یابی فوری از رویدادهای دیگر نقاط باشند؛ رادیوهای ارزان‌قیمتی را که به صورت انبوه تولید می‌شود حتی در روستاهای جهان سوم نیز که از مراکز قدرت سیاسی بسیار به دورند می‌توان یافت. رسانه‌های جمعی - روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون، مجلات - در بین‌المللی شدن ایستارها و ارزشها در گراگرد جهان نقش مهمی ایفا می‌کنند. تلویزیون با بهره‌گیری از دو حس بینایی و شنوایی می‌تواند بر حجم وسیعی از مخاطبان عام تأثیر احساسی نیرومندی داشته باشد. سرخوردگی آمریکاییان از جنگ ویتنام در اواخر دهه ۱۹۷۰ تا حد زیادی نتیجه نمایش صحنه‌های نبرد در اتاق‌های نشیمن خانواده‌های آمریکایی بود که به واسطه پوشش تلویزیونی عملیات نظامی امکان‌پذیر شده بود.

در سال ۱۹۸۹ جنبش‌های هوادار دموکراسی در سراسر اروپای شرقی، با آگاهی از تاکتیک‌ها و موفقیت‌های یکدیگر دامنه پیدا کردند و روزنامه‌ها، رادیو، و تلویزیون هر کشور که به تازگی آزادی تهیه گزارش در مورد این رویدادهای هیجان‌انگیز در داخل و پیرامون کشور خود را یافته بودند، تأثیر فوق‌العاده‌ای به آنها بخشیدند. رسانه‌های جمعی گذشته از ارائه اطلاعات مشخص و فوری در مورد رویدادهای سیاسی، ارزش‌های عمده‌ای را نیز که هر جامعه در مورد آنها توافق نظر دارد به شکل مستقیم یا غیرمستقیم منتقل می‌سازند. برخی نمادها در یک بستر احساسی انتقال می‌یابند و رویدادهایی که به همراه این نمادها توصیف می‌شوند رنگ و بوی احساسی خاصی پیدا می‌کنند. رسانه‌های جمعی تحت کنترل یک حکومت اقتدارگرا می‌تواند نیروی قدرتمندی در شکل دادن به باورهای سیاسی باشد؛ البته شهروندان گزارش‌هایی را که با انتظارات شخصی‌شان سازگار نباشد خیلی زود نادیده می‌گیرند. انتقال دهان‌به‌دهان ایستارهای ناهمساز، اغلب پادزهر نیرومندی در مقابل اثربخشی جامعه‌پذیری مستقیم از طریق رسانه‌های جمعی است.

گروه‌های نفوذ

گروه‌های نفوذ (interest groups)، اتحادیه‌ها و سازمان‌های گوناگون نیز نقش مهمی در شکل دادن به ایستارهای مردم ایفا می‌کنند. این گروه‌ها شامل گروه‌های اقتصادی همچون اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های صنعتی و تجاری، اتاق‌های بازرگانی و گروه‌های کشاورزی می‌باشند. از میان این گروه‌های اقتصادی، اتحادیه‌های کارگری احتمالاً مهم‌ترین پیامدها را برای سیاست داشته‌اند. در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی، ظهور اتحادیه‌های کارگری، سیاست و فرهنگ سیاسی را دگرگون ساخته و به تشکیل احزاب سیاسی جدید و ایجاد «دولت رفاه»

(welfare state) منجر شده است. دیگر اتحادیه‌های حرفه‌ای و شغلی مانند گروه‌های دهقانی و کشاورزی، تولیدکنندگان، عمده‌فروشان و خرده‌فروشان، انجمن‌های پزشکی و کانون‌های وکلا نیز عاملان مهمی هستند که بر ایستارهای سیاسی در جوامع مدرن و در حال نوسازی تأثیر می‌گذارند. این اتحادیه‌ها شمار چشمگیری از صاحبان حرفه‌های تخصصی را در عضویت خود دارند و با دفاع از منافع اقتصادی و حرفه‌ای اعضای خود، وفاداری آنان را جلب می‌کنند. از آنجا که این اتحادیه‌ها با لایه‌های شغلی ارتباط دارند، ارزش‌های حرفه‌ای و ارزش‌های سیاسی طبقاتی را ترویج و تقویت می‌کنند. انجمن‌های قومی مانند سازمان‌های آمریکائی لهستانی-تبارها، ایتالیایی-تبارها، یونانی-تبارها، چینی-تبارها، یا یهودی-تبارها، انجمن‌های مدنی مانند انجمن‌های اولیاء و مربیان و جامعه زنان رأی دهنده، و گروه‌های سیاستگذاری مانند اتحادیه مالیات دهندگان و سازمان‌های هوادار یا مخالف قانونی شدن سقط جنین نیز نقش مهمی در جامعه‌پذیری سیاسی دارند. گروه‌هایی مانند اینها، که بر استفاده از رسانه‌ها و ارسال مکتوبات تکیه دارند حجم وسیعی از اطلاعات و القانات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در اختیار توده‌ها و نخبگان مخاطب خود قرار می‌دهند.

احزاب سیاسی

احزاب در مقام ساختارهای سیاسی تخصصی، نقش مهم و حساب‌شده‌ای در جامعه‌پذیری سیاسی دارند. احزاب سیاسی می‌کوشند برای جلب حمایت مردم به نفع نامزدهای خود، موضوعات خاصی را در اولویت قرار دهند، بی‌تفاوت‌ها را برانگیزند و مسائل تازه‌ای بیابند. احزاب سیاسی مانند جمهوری خواهان و دموکرات‌ها در ایالات متحده، یا احزاب کارگر و محافظه‌کار در انگلیس، نوعاً از نمادهای سنتی ملت یا یک طبقه خاص استفاده بسیار به عمل می‌آورند و آنها را تقویت می‌کنند. نظام رقابتی حزبی ممکن است انتقادات را متوجه صاحب‌منصبان دولتی کند ولی اغلب بر حمایت مردم از ساختارها و فرآیندهای اساسی می‌افزاید. احزاب همچنین شهروندان را در تماس مستمر با ساختار سیاسی قرار می‌دهند. بیشتر افراد تنها علاقه محدودی به سیاست دارند و جریان مستمر فعالیت‌های حزبی که نقطه اوج آن برگزاری انتخابات ادواری است شهروندان را در رابطه شهروندی و نقش‌های مشارکتی خویش پابرجا نگه می‌دارد.

در نظام‌های رقابتی حزبی، فعالیت‌های جامعه‌پذیری توسط احزاب می‌تواند افتراق آفرین نیز باشد. ممکن است رهبران در تلاش برای جلب حمایت مردم، به طبقه، زبان، مذهب و دیگر افتراقات قومی متوسل شوند و شهروندان را از این اختلافات آگاه‌تر سازند. در دهه ۱۹۶۰ در بلژیک، احزاب کوچک و جدایی‌طلب فلاندری و فرانسوی با تأکید بر تفاوت‌های زبانی، در نظام حزبی سنتی این کشور که برای پنجاه سال ثبات خود را حفظ کرده بود شکاف انداختند. پس از آن، برخوردهای سیاسی عظیمی بروز کرد و به تغییرات چشمگیری در زمینه خط‌مشی‌ها از جمله تجدید نظر در قانون اساسی منجر شد. رهبران کشورهای صنعتی نشده اغلب با احزاب رقابتی مخالفند زیرا از بروز این گونه شکاف‌ها در ملت‌های نوپای خود هراس دارند. هرچند این نگرانی اغلب بی‌پایه نیست ولی به نفع رهبران صاحب‌منصب تمام می‌شود. البته توجه این نگرانی‌ها در برابر

راه، تمایلات آنها را برای رفتارهای حال و آینده دریافت. در رویکرد به هر نظام سیاسی مشخص، ترسیم نقشه‌ای از نقاط مهم همبار در فرهنگ سیاسی آن و نقشه‌متناظری از ساختارها و کارویژه‌های آن سودمند است.

ترسیم سه سطح فرهنگ سیاسی

تمایلات سیستمی (system propensities)

یکی از راه‌های ترسیم نقشه فرهنگ سیاسی يك ملت، تشریح ایستاره‌هایی است که شهروندان در قبال سه سطح نظام سیاسی یعنی نظام، فرآیند و سیاستگذاری دارند. در سطح سیستم، به دیدگاه شهروندان و رهبران در مورد ارزش‌ها و سازمان‌های قوام‌بخش نظام سیاسی علاقه‌مندیم. نحوه انتخاب رهبران و اطاعت شهروندان از قوانین چگونه است و چگونه باید باشد؟ در سطح فرآیند، به تمایلات افراد برای درگیر شدن در فرآیند یعنی طرح تقاضا، اطاعت از قوانین، حمایت از برخی گروه‌ها و مخالفت با برخی دیگر، و اشکال مختلف مشارکت علاقه‌مندیم. در سطح سیاستگذاری، می‌خواهیم بدانیم که شهروندان و رهبران انتظار چه سیاست‌هایی را از حکومت دارند. چه اهدافی قرار است تعیین شود و چگونه باید به آنها دست یافت؟

شاید مهم‌ترین جنبه تمایلات سیستمی، سطح و مبنای مشروعیت حکومت باشد. اگر شهروندان باور داشته باشند که باید از قوانین اطاعت کنند در این صورت، مشروعیت حکومت چشمگیر است. اما اگر هیچ دلیلی برای اطاعت نیابند یا تنها از روی ترس اطاعت کنند مشروعیت حکومت پایین است. از آنجا که وقتی شهروندان به مشروعیت حکومت باور داشته باشند تأمین متابعت آنها به مراتب ساده‌تر است در عمل، تمامی حکومت‌ها حتی وحشی‌ترین و زورگوترین آنها نیز می‌کوشند تا لزوم اطاعت از قوانین حکومت، و مشروعیت استفاده از زور علیه کسانی را که مقاومت نشان می‌دهند به شهروندان بیابوراندند. حکومتی که از مشروعیت بالایی برخوردار است در تدوین و اجرای سیاست‌ها موفق‌تر خواهد بود و احتمال بیشتری دارد که بتواند بر سختی‌ها و فراز و نشیب‌ها غلبه کند. ممکن است شهروندان به دلایل چندی يك حکومت را مشروع بشناسند. در يك جامعه سنتی ممکن است مشروعیت به این بستگی داشته باشد که حاکم، تخت حکمرانی را به ارث برده باشد و رسوم مذهبی مانند قربانی کردن و انجام مناسک را محترم شمارد. در يك دموکراسی نو، مشروعیت اولیای امور به انتخاب آنان از سوی شهروندان از طریق انتخابات رقابتی، و پیروی آنها از رویه‌های مصرح در قانون اساسی به هنگام قانونگذاری بستگی خواهد داشت. در دیگر فرهنگ‌های سیاسی ممکن است رهبران ادعای مشروعیت خویش را بر پایه دارا بودن موهبت، حکمت یا ایدئولوژی خاصی استوار سازند که بنابر ادعای خودشان حتی در صورت عدم پاسخگویی به تقاضاهای مشخص یا پیروی نکردن از رویه‌های تصریح شده، می‌تواند زندگی شهروندان را بهبود بخشد.

قطع نظر از اینکه مشروعیت بر پایه سنت، ایدئولوژی، مشارکت شهروندان یا سیاست‌های مشخص استوار باشد، وجود آن برای کارایی و ثبات نظام سیاسی پیامدهای مهمی دارد. این مبانی مشروعیت، تعیین‌کننده قواعد حاکم بر نوعی مبادله میان شهروندان و اولیای امور است. شهروندان از قوانین اطاعت می‌کنند و حکومت نیز در عوض،

تقاضاهای گسترده‌ای که در این روزگار برای ایجاد نظام‌های چند حزبی وجود دارد هر روز دشوارتر می‌گردد.

در کشورهای کمونیست تا همین اواخر، و در بسیاری از کشورهای صنعتی نشده هم اکنون حکومت در تلاش برای القاء ایستاره‌های مشترک وحدت ملی، حمایت از دولت، و وفاق ایدئولوژیک، از نظام تک حزبی استفاده کرده است. تلفیق نظام تک حزبی و کنترل رسانه‌های جمعی اهرم نیرومندی است: رسانه‌ها دیدگاه واحدی ارائه می‌دهند و فعالیت‌های حزب واحد نیز با درگیر ساختن مستقیم‌تر و شخصی‌تر شهروندان، همان دیدگاه را تقویت می‌کند. اما همان‌گونه که اخیراً در اروپای شرقی و اتحاد شوروی به اثبات رسیده، سال‌ها جامعه‌پذیری مستقیم از طریق رسانه‌ها و حزب واحد نمی‌تواند در زمینه شکل دادن به ایستاره‌های اساسی، به پای تجربیات شخصی شهروندان برسد.

تماس مستقیم با ساختارهای حکومت

در جوامع مدرن، گستره وسیع فعالیت‌های حکومت، شهروندان را پیوسته در تماس با سازمان‌های مختلف دیوانسالاری قرار می‌دهد. در يك بررسی آشکار شد که ۷۲ درصد آمریکاییان بالغ در سال‌های گذشته دست‌کم با يك سازمان حکومتی، و حدود يك سوم آنان با بیش از يك سازمان حکومتی مبادلاتی داشته‌اند. فراوان‌ترین تماس‌ها با مأموران مالیات، اولیای مدارس و پلیس بوده است.^۸ گستردگی مداخلات دولت در زندگی روزمره و بنابراین لزوم برقراری تماس‌هایی با حکومت، در بسیاری از کشورهای اروپای غربی بیش از ایالات متحده است و در کشورهای که هنوز کمونیستی مانده‌اند از آن هم بالاتر است.

این تجربیات شخصی، عامل نیرومندی برای جامعه‌پذیری است و تصورات ایجاد شده توسط دیگر عاملان جامعه‌پذیری را تقویت یا تضعیف می‌کند. قطع نظر از اینکه دیدگاهی که فرد در مدرسه آموخته تا چه حد مثبت بوده است شهروندی که با حمله و توهین پلیس، بی‌اعتنایی سازمان‌های رفاهی یا بی‌انصافی سازمان‌های مالیاتی روبرو می‌شود بعید است احساس خوبی در مورد اولیای امور داشته باشد.

آلموند (Almond) و وربا (Verba) ضمن بررسی ایستاره‌های شهروندان در پنج کشور دریافتند انتظاراتی که شهروندان در مورد نحوه برخورد پلیس و دیوانسالاران دارند بسیار متفاوت با هم است.^۹ ایتالیایی‌ها و به‌ویژه مکزیکی‌ها اصلاً توقع رفتاری منصفانه و مسئولانه از جانب اولیای امور نداشتند. سیاه‌پوستان آمریکایی نیز در این مصاحبه‌ها که در سال ۱۹۶۰ انجام شد انتظاری کاملاً منفی داشتند. این احتمال کاملاً وجود دارد که این انتظارات تا حد زیادی نوعی واکنش به الگوهای عملی برخورد حکومت باشد.

فرهنگ سیاسی

هر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از ایستاره‌ها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است. همان‌گونه که ایستاره‌های افراد بر اعمال آنان تأثیر می‌گذارد فرهنگ سیاسی يك ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران آن در سراسر نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد. می‌توان جنبه‌های گوناگون فرهنگ سیاسی ملت‌های مختلف را با هم مقایسه کرد و از این

تکالیفی را که مبنای مشروعیتش برای آن مقرر داشته است به انجام می‌رساند. مادام که این تکالیف برآورده شود شهروندان باید از حکومت متابعت و حمایت کنند و به شکل مقتضی در آن مشارکت جویند. اگر رسوم زیر پا گذاشته شود - قانون اساسی برانداخته شود، ایدئولوژی حاکم نادیده گرفته شود - در این صورت، اولیای امور باید انتظار مقاومت و شورش را داشته باشند.

در نظام‌هایی که مشروعیت آنها پایین و مبنای مشروعیتشان مقبول نیست شهروندان اغلب برای حل اختلاف نظرهای سیاسی به خشونت متوسل می‌شوند. سه مشکل جدی مشروعیت اینهاست: (۱) عدم پذیرش همبستگی سیاسی ملی از سوی تمامی شهروندان مانند وضع موجود در ایرلند شمالی؛ (۲) عدم پذیرش عمومی ترتیبات جاری برای تعیین رهبران و تدوین سیاست‌ها مانند وضع آفریقای جنوبی؛ و (۳) بی‌اعتمادی نسبت به پای بندی رهبران به وظایفی که در زمینه تدوین قوانین درست یا تبعیت از رویه‌های صحیح دارند.

اتحاد شوروی از آن‌رو از هم فرو پاشید که دچار هر سه این مشکلات مشروعیت شده بود. نه در مورد دولت کمونیستی اتفاق نظری وجود داشت و نه با توجه به نبود زبان یا قومیت مشترک در مورد مبنای همبستگی سیاسی ملی وحدت نظری حاکم بود. کمبود مواد غذایی و کالاهای مصرفی، باور شهروندان را به سیاست‌های اقتصادی و سیاسی حکومت از میان برد. گورباچف نیز در تلاش خود برای برخورد همزمان با این هر سه مشکل شکست خورد.

تعمیلات فرآیندی (process propensities)

همان‌گونه که از نمودار ۱-۳ پیداست، در یک دموکراسی صنعتی جدید فرضی ممکن است نسبت چشمگیری از افراد بالغ (۶۰ درصد) در فرآیندهای سیاسی مشارکت بالفعل و بالقوه داشته باشند. این عده، از مسائل سیاسی آگاهند و می‌توانند تقاضاهای سیاسی مطرح سازند و حمایت سیاسی خود را در اختیار رهبران سیاسی مختلف قرار دهند و عملاً نیز چنین می‌کنند. ما این عده را مشارکت‌جو (participant) و ۳۰ درصد بقیه را پیرو (subject) می‌خوانیم. پیروها از مقامات حکومتی و قوانین، منفعلانه اطاعت می‌کنند ولی رأی نمی‌دهند و خود را درگیر سیاست نمی‌سازند. سومین گروه (۱۰ درصد آخری) اصلاً از حکومت و سیاست بی‌اطلاعند. بی‌سوادان، روستائیان ساکن مناطق دورافتاده، پیرزنانی که از حق رأی خود استفاده نمی‌کنند و تقریباً به طور کامل درگیر خانواده و جوامع محلی خویشند در این دسته جای می‌گیرند. این افراد را کوچک‌اندیش (parochial) می‌خوانیم.

چنین توزیعی در دموکراسی‌های نو نامعمول نیست. بدین ترتیب تعداد کافی از فعالان سیاسی برای تضمین رقابت میان احزاب سیاسی، و تعداد چشمگیری رأی دهنده و نیز شنوندگانی نکته‌سنج برای بحث درباره موضوعات عمومی، و گروه‌های فشاری مصمم به پیشنهاد کردن سیاست‌های جدید و حمایت از منافع خود وجود خواهد داشت.

دومین ستون در نمودار ۱-۳ نمایانگر یک جامعه عمدتاً صنعتی-اقتدارگرا مانند اتحاد شوروی سابق است. در نظام تک‌حزبی عظیمی که در تمام ارکان جامعه رسوخ کرده و بر آن نظارت دارد و سیاست‌های آن را تعیین می‌کند، اقلیت نسبتاً کوچکی از شهروندان مشارکت دارند. بخش اعظم بقیه شهروندان به وسیله حزب، دیوانسالاری و رسانه‌های جمعی



تحت کنترل حکومت، به عنوان افراد پیرو بسیج می‌شوند. شهروندان به شرکت جستن در انتخابات که نماد حمایت از حکومت است، پرداخت مالیات، اطاعت از مقررات، پذیرش مشاغل تعیین شده و غیره تشویق و حتی مجبور می‌شوند. به واسطه اثربخش بودن سازمان و ارتباطات اجتماعی نوین، و تلاش‌های حزب اقتدارگرا، تنها معدودی از شهروندان از حکومت و نفوذی که این نهاد بر زندگیشان دارد بی‌اطلاع می‌مانند. از همین رومی‌بینیم که بخش اعظم جامعه را افراد پیرو و نه کوچک‌اندیشان یا مشارکت‌جویان تشکیل می‌دهند. اگر چنین جامعه‌ای یکباره در صد دموکراتیک کردن مسائل سیاسی خود برآید بسیاری از شهروندان باید بیاموزند که به افرادی مشارکت‌جو و نیز پیرو تبدیل شوند.

سومین مدل، مربوط به نظام اقتدارگرایی است که مانند کشورهای چوچون اندونزی یا مصر تا حدودی صنعتی و تا حدودی مدرن است. به رغم وجود یک سازمان سیاسی اقتدارگرا برخی از مشارکت‌جویان - مثلاً دانشجویان و روشنفکران - به مخالفت با نظام برمی‌خیزند و می‌کوشند از طریق مجاب‌سازی یا اقدامات اعتراضی پرخاشجویانه تر آن را تغییر دهند. گروه‌های نورچشمی مانند تجار و زمینداران به بحث درباره موضوعات عمومی و اعمال نفوذ پنهان می‌پردازند. ولی در چنین نظامی بیشتر مردم را پیروان منفعلی تشکیل می‌دهند که هرچند از وجود حکومت آگاه و به قوانین پای‌بندند ولی جز این مشارکتی در امور عمومی ندارند. کوچک‌اندیشان - دهقانان و کارگران کشاورزی که در زمین‌های بزرگ کار و زندگی می‌کنند - تماس آگاهانه چندانی با نظام سیاسی ندارند.

چهارمین نمونه ما، نظام دموکراتیک صنعتی نشده‌ای احتمالاً همچون هند است که جمعیت آن را عمدتاً روستائیان بی‌سواد تشکیل می‌دهند. در چنین کشوری، تعداد کسانی که در امور سیاسی مشارکت می‌جویند بسیار کمتر است و بخش اعظم آنها را نیز تحصیل‌کرده‌های دارای حرفه‌های تخصصی، تجار و زمینداران تشکیل می‌دهند. تعداد به مراتب بیشتری از کارمندان، کارگران و شاید کشاورزان مستقل، از سیاست‌های مالیاتی دولت و دیگر سیاست‌های رسمی تأثیر مستقیم می‌پذیرند ولی بزرگترین گروه شهروندان را کارگران کشاورزی و دهقانان بیسواد تشکیل می‌دهند که از وجود بخش عمومی کمترین آگاهی و در آن کمترین مشارکت را دارند. در چنین جامعه‌ای، تربیت کردن شهروندان آگاه‌تری که

شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری سیاسی و اینکه مسائل اصلی جامعه چیست و چگونه باید آنها را حل کرد هم نظرند. در فرهنگ‌های سیاسی منازعه‌گرا (conflictual political culture) تر، شهروندان از لحاظ نظراتی که در مورد مشروعیت رژیم و راه حل مشکلات اصلی دارند به شدت دچار چنددستگی هستند.

در ایالات متحده، انگلیس، و آلمان بسیاری از شهروندان در مرکز طیف ایدئولوژیک جای می‌گیرند و بیشتر دیگر شهروندان در جناح چپ اعتدالی یا راست اعتدالی قرار دارند. تعداد بسیار کمی از شهروندان نیز در جناح چپ افراطی قرار می‌گیرند.^{۱۱} توزیع منازعه‌آمیزی که در فرهنگ سیاسی کشورهایی چون فرانسه، ایتالیا و یونان وجود دارد هم مشوق و هم مبین مجادلات سیاسی حادثی است که در این کشورها جریان دارد. چنین مناقشاتی، با اختلاف نظر در مورد مشروعیت رژیم و نیز عدم توافق در مورد موضوعات سیاسی همراه بوده است. اما ظاهراً طی بیست سال گذشته در هر سه این کشورها شکاف‌ها به تدریج کمتر منازعه‌آمیز شده است.

وقتی کشوری از لحاظ ایستارها و ارزش‌های سیاسی، دچار شکاف‌های عمیقی باشد گروه‌های مجزا را خرده فرهنگ‌های سیاسی (political subcultures) می‌خوانیم. شهروندان متعلق به این خرده فرهنگ‌ها، دست کم در برخی موضوعات حاد سیاسی مانند مرزهای کشور، سرشت رژیم، یا ایدئولوژی درست، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی دارند. آنان نوعاً با احزاب سیاسی و گروه‌های نفوذ مختلفی نزدیکی دارند، روزنامه‌های متفاوتی می‌خوانند، و حتی باشگاه‌های اجتماعی و گروه‌های ورزشی جداگانه‌ای دارند. بدین ترتیب در معرض الگوهای کاملاً متفاوتی از جامعه‌پذیری قرار می‌گیرند. چنین تفاوت‌های سازمان‌یافته‌ای زمانی وجه مشخصه رأی‌دهندگان فرانسوی و ایتالیایی بود که در خرده فرهنگ‌های کمونیستی و کاتولیک در برابر هم قرار گرفته بودند؛ ولی این شکاف‌ها امروز به میزان چشمگیری کاهش یافته است.

در مواردی مانند ایرلند شمالی و لبنان که خرده فرهنگ‌های سیاسی با تفاوت‌های قومی، ملی یا مذهبی بر هم منطبق شود شکاف‌ها می‌تواند بسیار پایدار و تهدیدکننده باشد. امیدهای اولیه‌ای که در ایالات متحده در مورد جذب تمامی گروه‌های مهاجر در درون یک فرهنگ مشترک آمریکایی وجود داشت بی‌پایه از کار درآمد. انگلیسی‌تباران، اسکاتلندی‌تباران، ایرلندی‌تباران، آلمانی‌تباران، اسکاندیناوی‌تباران، یهودی‌تباران، یونانی‌تباران، آفریقایی‌تباران، چیکانو‌تباران، یا آسیایی‌تباران، قطع نظر از اینکه تا چه حد جذب این فرهنگ مشترک شده باشند همچنان تمایلات سیاسی و سیاست‌گذارانه مشترکی با هم‌زادان خود دارند. این نفوذهای مسلماً از طریق خانواده، محله، مدرسه، گروه همسالان، گروه‌های نفوذ، احزاب سیاسی و رسانه‌های ارتباطی اعمال می‌شود. پاره پاره شدن امپراتوری شوروی، تجزیه یوگسلاوی، تمایل به خودمختاری و جدایی در میان اسکاتلندی‌ها، ویلزی‌ها، بریتانیایی‌ها، باسکی‌ها و نظایر آنان، مبین قدرت ماندگاری است که زبان، فرهنگ و حافظه تاریخی در زمینه ایجاد و حفظ حس هویت قومی و ملی در میان بخش‌هایی از کشورهای روزگار ما دارند.

نمودار ۲-۳ حدت شکاف میان خرده فرهنگ‌ها را در ایرلند شمالی نشان می‌دهد. در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ در ایرلند شمالی پنج حزب با هم در انتخابات ملی رقابت داشتند. دو تا از این احزاب عمدتاً

بتوانند به شکلی هدفمند در سیاست مشارکت جویند و از طریق شیوه‌های دموکراتیک به سیاست‌های عمومی شکل بخشند کار بسیار دشواری است. یک ویژگی دیگر و مربوط فرهنگ سیاسی، باورهایی است که مردم در مورد دیگر گروه‌ها و نیز در مورد خودشان به عنوان اعضای یک گروه دارند. آیا از دید افراد، جامعه به طبقات اجتماعی، گروه‌های مذهبی یا فرقه‌های قومی تقسیم شده است؟ آیا آنها خود را با دسته‌ها یا احزاب خاصی هم هویت می‌دانند؟ احساس آنها در مورد گروه‌هایی که عضوشان نیستند چیست؟ مسئله اعتماد سیاسی به دیگر گروه‌ها، بر تمایل شهروندان به همکاری با دیگران برای رسیدن به اهداف سیاسی، و نیز بر تمایل رهبران به تشکیل ائتلاف با دیگر گروه‌ها تأثیر می‌گذارد. حکمرانی بر یک کشور بزرگ نیازمند تشکیل ائتلاف‌های بزرگی است و برای حفظ جریان چانه‌زنی و صادقانه ماندن مذاکرات، به وجود میزان چشمگیری اعتماد به دیگر رهبران نیاز است. فراتر از مسئله اعتماد ولی مرتبط با آن، مسئله دشمنی مطرح است که مؤلفه عاطفی - هیجانی روابط درونی گروه‌ها و اشخاص را تشکیل می‌دهد. نمونه‌های تأسف‌بار برخورد‌های قومی، مذهبی و مسلکی در بسیاری کشورها نشان می‌دهد که چگونه دشمنی می‌تواند به سهولت به خشونت و اقدامات تجاوزکارانه تبدیل شود. تنها کافی است به تلفات وحشتناک جنگ داخلی در نیجریه، لبنان، ایرلند شمالی، السالوادور یا یوگسلاوی سابق بیندیشیم.

تمایلات سیاست‌گذاری

برای درک مسائل سیاسی یک کشور باید موضوعاتی را که مردم آن کشور مهم به شمار می‌آورند و تصورات اساسی آنان در مورد یک جامعه خوب و نحوه دستیابی به آن را بشناسیم. شهروندان کشورهای مختلف برای نتایج سیاست‌های مختلف اهمیت متفاوتی قائلند. برخی جوامع برای دارایی خصوصی ارزش زیادی قائلند. در برخی دیگر، قاعده کار بر مالکیت اشتراکی است. برخی ارزش‌ها مانند رفاه مادی تقریباً برای همه افراد ارزش دارد، با این حال جوامع با هم فرق دارند. برخی جوامع روی برابری و تأمین حداقل سطح زندگی برای همه تأکید دارند و برخی دیگر، آزادی و عدالت شکلی را با ارزش می‌دانند. افزون بر این، تلفیق ارزش‌ها و استراتژی‌های آگاهانه و شرایط اجتماعی موجب ایجاد برداشت‌های کاملاً متفاوتی درباره نحوه دستیابی به نتایج مطلوب اجتماعی می‌گردد. در یک بررسی روشن شد که ۷۳ درصد اعضای پارلمان ایتالیا قویاً اعتقاد دارند حکومتی که خواهان کمک به فقراست باید بخشی از ثروت ثروتمندان را از آنان بگیرد. تنها ۱۲ درصد از اعضای پارلمان انگلیس چنین موضعی داشتند و نیمی از آنان با این نظر که توزیع دوباره ثروت امری منازعه برانگیز است موافق نبودند.^{۱۲} به همین ترتیب، شهروندان و رهبران در کشورهای صنعتی نشده در مورد اینکه برای دستیابی به رشد اقتصادی تا چه حد باید مقررات حکومتی را با سرمایه‌گذاری مستقیم دولت در اقتصاد ترکیب کرد با هم اختلاف نظر دارند.

فرهنگ‌های سیاسی وفاق‌گرا و منازعه‌گرا

ممکن است فرهنگ‌های سیاسی در قبایل موضوعات مربوط به سیاست عمومی، و از لحاظ دیدگاهی که در مورد ترتیبات مشروع حکومتی و سیاسی دارند وفاق‌گرا یا منازعه‌گرا باشند. در یک فرهنگ سیاسی وفاق‌گرا (consensual political culture) شهروندان معمولاً در مورد

منازعه‌گرایی از این نوع، مشکلاتی بسیار سخت برای هر نظام سیاسی پیش می‌آورند. در ایرلند شمالی، برخورد میان خرده فرهنگ‌ها، سیاست دموکراتیک محلی را از میان برده، هزاران نفر را از خانه آواره کرده و در بیست سال گذشته به بهای جان حدود ۳۰۰۰ نفر تمام شده است.

دگرگونی فرهنگ سیاسی

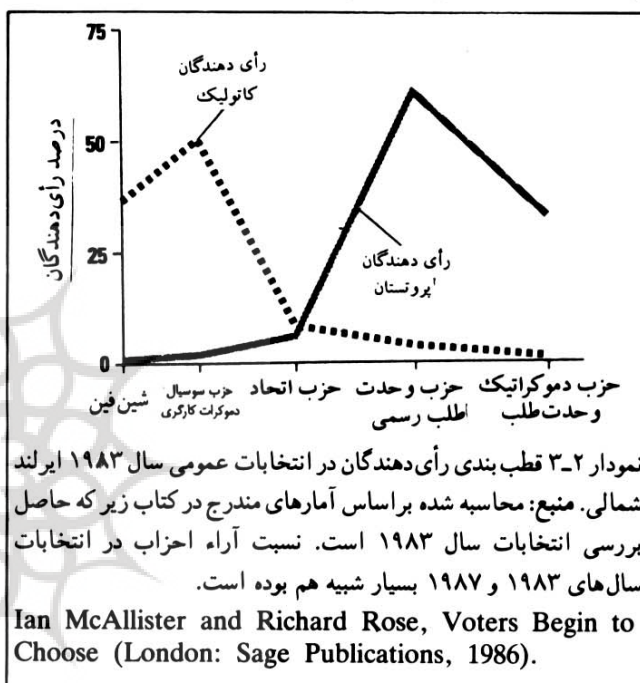
فرهنگ سیاسی هر ملت بر رفتاری که شهروندان و رهبران آن ملت در حین انجام اعمال سیاسی و واکنش در برابر رویدادهای سیاسی از خود نشان می‌دهند تأثیر می‌گذارد. تمایلات مطرح در سطح نظام، فرآیند سیاست‌گذاری راهنماهای اصلی شناخت اقدامات سیاسی گذشته و آینده است. توزیع منازعه‌آمیزتر تمایلات سیاست‌گذارانه یا حتی وجود خرده فرهنگ‌های سیاسی شدیداً جدا از هم، نمایانگر امکان بروز مشکلاتی در حل اختلاف بر سر سیاست‌هاست. اگر این اختلافات به استواری در شخصیت سیاسی بسیاری از افراد جاگیر شده باشد ممکن است رفع آنها دشوار باشد. از سوی دیگر، وجود احساس نیرومند و مشترکی دایر بر مشروع بودن رژیم سیاسی ممکن است نظام سیاسی را در دوران‌های دشوار پایدار نگه دارد و به رهبران کمک کند تا آسان‌تر بر چند دستگی بر سر سیاست‌ها فائق آیند.

صنعتی شدن، نوسازی و ظهور رسانه‌های ارتباطی تازه، تغییرات مشابهی در فرهنگ سیاسی کشورهای مختلف به وجود آورده است. بررسی الکس اینکله (Alex Inkeles) و دیوید اسمیت (David Smith) در مورد تکوین ایستارهای تازه در شش کشور، بر این نکته تأکید دارد که چگونه تجربه کار در شرکت‌ها می‌تواند موجب نوعی آگاهی از امکان سازمان‌دهی، تغییر، و کنترل طبیعت باشد. این دو، پاسخ یک کارگر نیجریه‌ای را به پرسش از چگونگی احساسی که در مورد کار جدیدش دارد ثبت کردند. «گاه احساس می‌کنم ۹ فوت قد دارم و فاصله بین بازوانم ۹ یارد است. اینجا در کارخانه، من به تنهایی با ماشین کار می‌توانم یک قطعه فولاد را که تمام مردان روستای زادگاهم نمی‌توانند ذره‌ای آن را خم کنند به هر شکل که بخواهم پیچ و تاب دهم...»^{۱۳}

این دو پژوهشگر دریافته‌اند که کار در کارخانه، تحصیل، و بهره‌مندی از رسانه‌های جمعی، همگی از راه‌های مهمی به آگاه شدن افراد از موضوعات و رهبران ملی، قرار گرفتن در معرض تجربیات جدید، کسب مهارت‌های فنی، آمادگی برای تغییر اجتماعی و اعتماد به نفس شخصی و سیاسی کمک می‌کند. اکنون پس از نزدیک به دو قرن، نفوذهای دین زداپنده علم و کنترل بر طبیعت، نخست در غرب و هرچه بیشتر در سراسر جهان به فرهنگ‌های سیاسی شکل داده است. اما این گرایش به سمت نوسازی فرهنگی، با دو گرایش مخالف روبرو شده است: یکی واکنش هواداران محیط زیست و دیگری واکنش بنیادگرایان مذهبی که بالاتر از آن سخن گفتیم. واکنش هواداری از محیط زیست، اکنون در قالب گروه‌های نفوذی که خواهان حفاظت از منابع طبیعی - جنگل‌ها، آب، هوا، انواع موجودات در حال انقراض - هستند و حتی در قالب احزاب سیاسی هوادار حفظ محیط زیست نمود یافته است و در سیاست دوران ما شکاف جدیدی بین هواداران توسعه و هواداران محیط زیست به وجود آورده است.

بررسی‌های اخیر در مورد فرهنگ سیاسی ایالات متحده و اروپای

به پروتستان‌ها متوسل می‌شدند و اساساً برای برقراری مجدد سلطه پروتستان‌ها بر مسائل سیاسی ایرلند شمالی که از ۱۹۹۲ تا زمان مداخله مستقیم انگلیس در اوایل دهه ۱۹۷۰ وجود داشت فعالیت می‌کردند. به‌ویژه حزب دموکراتیک وحدت‌طلب (Democratic Unionist) خواهان مقاومت مستقیم در برابر هر نوع مصالحه‌ای بود. دو حزب دیگر عمدتاً به کاتولیک‌ها متوسل می‌شدند. شین فین (Sinn Fein) مردم را به هر دو نوع مبارزه مسلحانه و انتخاباتی برای یکپارچگی ایرلند شمالی با جمهوری ایرلند دعوت می‌کرد. ولی حزب سوسیال دموکرات کارگری (SDLP) (Social Democratic and Labor Party) خواستار حصول مصالحه‌ای از طریق گفتگو میان ایرلند، انگلیس و جوامع پروتستان و کاتولیک ایرلند شمالی بود. حزب آخری یعنی حزب اتحاد



(The Alliance) تلاش داشت تا نیروهای میانه‌رو جوامع پروتستان و کاتولیک را علیه ادامه درگیری‌ها بسیج کند.^{۱۴} در نمودار ۲-۳ نام این احزاب در پایین نمودار به ترتیبی درج شده است که حزب میانه‌رو متکی به هر دو جامعه پروتستان و کاتولیک در مرکز، و تندروترین احزاب نیز به ترتیب در سمت چپ (شین فین) و سمت راست (دموکراتیک وحدت‌طلب) محور افقی قرار گرفته‌اند. انتخاب‌های رأی دهندگان پروتستان را با خط پیوسته، و انتخاب‌های رأی دهندگان کاتولیک را با خط بریده نشان داده‌ایم. روشنی شکاف میان خرده فرهنگ‌های کاتولیک و پروتستان را از شکاف بزرگی که در مرکز نمودار وجود دارد به خوبی می‌توان مشاهده کرد. هیچیک از دو جامعه پروتستان و کاتولیک از تنها حزبی که برای جلب حمایت، به هواداران هر دو مذهب متوسل می‌شود پشتیبانی نمی‌کند. اکثریت غالب پروتستان‌ها (۹۱ درصد) به دو حزب پروتستان، و اکثریت تقریباً غالب کاتولیک‌ها (۸۷ درصد) نیز به دو حزب کاتولیک رأی داده‌اند. شهروندان به طور کامل در دو قطب مخالف قرار نمی‌گیرند زیرا از دو حزبی که به هر یک از دو جامعه پروتستان و کاتولیک تعلق دارند حزب میانه‌روتر حمایت بیشتری در درون هر جامعه به دست آورده است. ولی یک سوم یا بیشتر، از افراد هر جامعه از تندروترین حزبی که در دسترس شان بوده است حمایت کرده‌اند. خرده فرهنگ‌های

Democracy in Five Nations (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1963), ch. 12; M. Kent Jennings, Klaus R. Allerbeck, and Leopold Rosenmayr, "Generations and Families," in Samuel H. Barnes, Max Kaase, et al., *Political Action: Mass Participation in Five Western Democracies* (Beverly Hills, Calif.: Sage Publications, 1979), chs. 15, 16.

[۲] برای ملاحظه تحلیل جامعی در مورد این دگرگونی‌ها در فرهنگ سیاسی آلمان غربی، ر.ک. به:

David P. Conradt, "Changing German Political Culture," in Gabriel A. Almond and Sidney Verba, eds., *The Civic Culture Revisited* (Boston: Little, Brown, 1980); Kendall L. Baker, Russel J. Dalton, and Kai Hildebrandt, *Germany Transformed: Political Culture and the New Politics* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1981); and Chapter 11 of Gabriel A. Almond and G. Bingham Powell, eds., *Comparative Politics Today: A World View* (New York: HarperCollins, 1992).

[۳] ر.ک. به:

Christiane Lemke, "Political Socialization and the 'Micomilieu': Toward a Political Sociology of GDR Society," *International Journal of Sociology*, 18 (Fall 1989), pp. 59-76.

[4] Richard E. Dawson, Kenneth Prewitt, and Karen Dawson, *Political Socialization*, 2nd ed. (Boston: Little, Brown, 1977), ch. 7.

[5] برای نمونه، ر.ک. به:

Sidney Verba, Norman H. Nie, and Jae-on Kim, *Participation and Political Equality: a Seven-Nation Study* (New York: Cambridge University Press, 1978); Almond and Verba, *The Civic Culture*; Barnes and Kaase, et al., *Political Action*, ch. 4.

[6] Leonard Thompson and Andrew Prior, *South African Politics* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1982), p. 119.

[7] Dawson, Prewitt, and Dawson, *Political Socialization*, ch. 9.

[8] Robert G. Lehen, *American Institutions: Political Opinion and Public Policy* (Hinsdale, Ill.: Holt, Rinehart & Winston, 1976), p. 183.

[9] Almond and Verba, *Civic Culture*, pp. 108-109. And see Dwaine Marvick, "The Political Socialization of the American Negro," *Annals of the American Academy*, 361 (September 1965), pp. 112-127.

[10] Robert Putnam, *The Beliefs of Politicians* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1973), p. 108.

[۱۱] برای نمونه، ر.ک. به آمارهای مندرج در دو اثر زیر:

Zentralarchiv für empirische Sozialforschung, *Political Action: An Eight Nation Study 1973-1976* (Cologne, Germany: University of Cologne, 1979), pp. 35-36; and Jacques-Rene Rabier, Helene Riffault, and Ronald Inglehart, *Euro-Barometer 28: Relations with Third World Countries and Energy Problems*, November 1987 (Ann Arbor, Mich.: Inter-University Consortium for Political and Social Research, 1989), pp. 325-326.

[۱۲] بحث مشروح‌تر دربارهٔ مواضع احزاب، و امیدها و هراس‌های هر جامعه و رهبران آن را می‌توان در اثر زیر یافت:

Pdraig O'Malley, *The Uncivil Wars: Ireland Today* (Boston: Houghton Mifflin, 1983).

[13] Alex Inkeles and David H. Smith, *Becoming Modern* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1974), p. 158.

[14] Ronald Inglehart, *The Silent Revolution* (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1977); Barnes and Kaase, et al., *Political Action*; Ronald Inglehart, *Culture Shift in Advanced Industrial Societies* (Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1990).

غربی حاکی از وقوع تغییرات چشمگیری در ایستار مردم در قبال سیاست و خط‌مشی‌های عمومی است.^{۱۲} یکی از مهم‌ترین تغییرات، مربوط به گروه‌هایی است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به سن بلوغ رسیده‌اند، نسبت به نسل‌های گذشته کمتر مادی‌گرا هستند، عنایت کمتری به اخلاق کار دارند و به نسبت بیشتر نگران موضوعات اجتماعی و فرهنگی هستند تا نگران سیاست اقتصادی. این بررسی‌ها حاکی از آن است که حتی کناره‌جویی از فعالیت سیاسی در دهه ۱۹۸۰ نیز موجب توجه دوباره به مسائل مادی نشده است بلکه اشکال خصوصی‌تر و غیر سیاسی بیان خواسته‌ها را مطرح ساخته است. ظاهراً این گرایش، به واسطهٔ رکودهای اقتصادی اخیر تا حدودی شدت خود را از دست داده است ولی همچنان موجب تغییر اولویت‌های ارزشی در دستور کار سیاسی می‌گردد. دو موضوع محیط زیست و وجود فرصت ابراز وجود برابر برای همهٔ افراد، بیشتر در کانون توجه قرار گرفته است؛ البته موضوعات اقتصادی سنتی نیز هنوز برجستگی خود را دارد. سیاستمداران در تمامی دموکراسی‌های کثرت‌گرا می‌کوشند مهم‌ترین باورها را در فرهنگ معاصر که ظاهراً دیگر با طیف ساده ایدئولوژی‌های راست تا چپ جور در نمی‌آید مشخص سازند.

مسئلهٔ مشروعیت هر حکومت به ترکیب پیچیده‌ای از روش‌ها و سیاست‌ها بستگی دارد. در جوامع سنتی، چارچوب زمانی بسیار فراخ بود. اگر محصول خوبی برداشت نمی‌شد، دشمنان حمله می‌کردند و سیلاب همه جا را ویران می‌کرد نهایتاً ممکن بود مانند امپراتوری چین، امپراتور رسالت الهی خود را، یا رؤسا اقتدار خود را یا اربابان فئودال وفاداری بردگان خود را از دست بدهند. در جوامع عرفی شدهٔ تازه، بین قابل قبول بودن نتایج سیاست‌ها و مشروعیت قائل شدن برای حکومت پیوند مستقیم‌تر و آشکارتری وجود دارد. این باور که انسان‌ها می‌توانند به محیط خود شکل دهند رهبران سیاسی را در فشار قرار داده است تا به خوبی ایفای وظیفه کنند، زیرا در غیر این صورت مشروعیت خویش را از دست می‌دهند و توانایی آنان برای حکمرانی تضعیف می‌گردد. شاید اگر متصدیان امر عوض نشوند حتی کل رژیم به خطر افتد. سهولت فروپاشی حکومت‌های کمونیستی اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ نشان می‌دهد که به‌رغم تلاش‌هایی که از بالا برای جامعه‌پذیری مستقیم مردم صورت می‌گرفت عملکرد خود آنان تا چه حد مشروعیت‌شان را متزلزل ساخته بود.

این رویدادها و بررسی‌هایی که حکایت از وقوع تغییرات مهمی در ایستارهای سیاسی و فرهنگی اساسی مردم در ایالات متحده و اروپای غربی دارد روشن می‌سازد که فرهنگ سیاسی پدیده‌ای ایستا نیست. هرچند شواهد موجود آنقدر کافی نیست که پیش‌بینی تغییرات بنیادین در فرهنگ سیاسی جوامع پیشرفتهٔ صنعتی را موجه سازد ولی همین شواهد به ما گوشزد می‌کند که شناخت ما از فرهنگ سیاسی باید شناختی پویا باشد. نه تنها قرار گرفتن شهروندان در معرض تجربیات جدید، بلکه تغییر تدریجی نسل‌ها نیز بدان معنی است که چون گروه‌های جدیدی از شهروندان تجارب متفاوتی را مبنای عمل خود قرار می‌دهند، فرهنگ سیاسی پیوسته در معرض جرح و تعدیل است.

یادداشت‌ها

[۱] برای نمونه، ر.ک. به:

Gabriel A. Almond and Sidney Verba, *The Civic Culture: Political Attitudes and*